

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ حالا چون وفاقا چون در حوزه ها متعارف است چهار معنا برای روایت مبارکه إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام متعرض شدند که ما خواندیم، بعد ایشان فرمودند و تعین المعنی الثالث که وجود و عدم باشد که عرض کردیم انصافا این معنا خیلی بعید است، فوق العاده این معنا. بعد امروز که نگاه می کردم چون تقریباً می دانستیم، دیدیم مرحوم نائینی هم همین حرف را زده که این ابعد است، خیلی ابعد است، این معنا فوق العاده بعید است، خب نعم الوفاق.

یا تعین المعنی الرابع، و هو: أن المقابلة و المراضاة مع المشتري الثانی قبل اشتراء العین محلل للمعاملة، و إيجاب البيع

خب این همینی است که ایشان با مورد روایت نگاه کرده، همان عرض کردیم اگر گفت بله من کیلویی هزار تومان به شما می فروشم این درست است، اگر گفت فروختم باطل است. دقت فرمودید؟ این که با مقاوله باشد، با صحبت باشد و هنوز به حد انشای بیع نرسیده اشکال ندارد اما به حد انشاء نمی شود پس يحلل الكلام و يحرم الكلام، اگر به نحو مقاوله باشد درست و إلا نادرست اما مراد این باشد که فقط کلام محلل است این مراد نیست. نه یک سنخ کلام محلل است. من ظاهراً فکر می کنم دیروز در بحث گفتم که مرحوم یزدی هم تخصیص اکثر، نمی دانم چی بود یادم رفته. به هر حال مرحوم سید یزدی می گوید این معنایی که بگوییم کلام در تحلیل موثر است

پرسش: تخصیص اکثر به خاطر همان است

آیت الله مددی: اما ایشان نوشته چون معاطات هم مفید اباحه است، من این مطلب را اگر تخصیص اکثر نقل کردم عبارت مرحوم سید یزدی این نبود، حالا من در حین نقل، البته به قول ایشان نتیجه اش یکی می شود اما می خواهم عرض کنم که سید یزدی اشکالش این نبود بعد ان شا الله عرض می کنیم.

پاسخ پرسش: گفتم آقای خوئی هم گفته، سید یزدی هم گفته. سید یزدی اشکالش این است که این ظاهرش این است که تحلیل منحصر در کلام است، با این که تحلیل در معاطات هم هست چون معاطات لا اقل افاده اباحه می کند با این که کلام هم نیست، آنی که سید یزدی گفته این است. من احتمال می دهم در تقریر حالا چون نوار هست رجوعش آسان است، احتمال دادم دیشب پریشب داشتم با خودم فکر می کردم، احتمال دادم که گفتم سید یزدی گفته تخصیص اکثر اما اشکال سید یزدی این است. اشکال سید یزدی این است که روایت حصر است و ظاهرش این است که منحصر است حلیت در کلام، با این که معاطات کلام نیست و افاده اباحه می کند، افاده حلیت می کند، این با روایت نمی سازد. خب لازمه اش کثرت تخصیص می شود به این معنا و إلا اشکال ایشان این است و ما توضیح دادیم که آن اباحه ای که هست از ناحیه خود فعل است، ربطی به بحث ما ندارد. مراد این حدیث را یک توضیحی عرض کردم.

فقط من یک نکته ای را قبل از این توضیح نهایی که هست عرض بکنیم: چرا مرحوم یزدی یا آقای خوئی این اشکال را کردند که مفاد حدیث این است که محلل منحصر در کلام است با این که معاطات هم مفید اباحه است و کلام نیست. عرض کردیم این نکته اش به این بر می گردد که هم مرحوم آقای یزدی و هم مرحوم آقای خوئی این را دو جمله گرفتند، يحلل الکلام را یک جمله گرفتند و يحرم الکلام را یک جمله گرفتند. دو تا کبرا گرفتند و لذا آقای خوئی مثلا یکیش را به معنای تکلیفی گرفت و یکیش را به معنای وضعی گرفت، يحرم را به معنای وضعی. اگر دو کلام باشد یعنی محلل منحصر در کلام است با این که با معاطات که کلام نیست محلل هم هست. این نکته فنی در ذهن مبارکشان این است.

پرسش: دوباره بفرمایید استاد

آیت الله مددی: مرحوم سید یزدی و آقای خوئی دو تا کلام گرفتند، دو جمله کبرا گرفتند، این دو تا کبراست، البته این بحث که کلام ربطی دارد این را این قدر در کلمات بزرگان داریم که این به این مربوط هست یا نه، این را دو تا کلام گرفتند، دو تا کبرا. إنما يحلل الکلام، إنما يحرم الکلام. آن وقت إنما يحلل، البته إنما سر يحرم نیامده، سر يحلل آمده. إنما الکلام منحصر است يحلل در کلام.

خب می گوید معاطات هم مفید اباحه است پس منحصر نیست، کلام هم نیست و من عرض کردم به ذهن این حقیر صاحب تقصیر می آید که هر دو به یک معناست یعنی کلام مثل این که یداً بید، یدا بید را نه این که دست به دست معنا بکنید بلکه نقداً، یدا مجموعاً یعنی نقداً. این اصطلاح است. من فکر می کنم إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام مجموعش اراده شده است، مجموع مطلب اراده شده است نه این که دانه دانه حساب بکنیم مخصوصاً می گوئیم يحلل الاول تكلیفی، يحرم دوم وضعی. خیلی بعید است و مراد این است که اسناد تحلیل و تحریم را منحصر به کلام یعنی آثار عقود و معاملات فقط با کلام است، انشاء فقط باید با کلام باشد، منحصر به کلام است، چرا؟ چون بقیه افاده می کنند مثلاً فعل افاعده اباحه می کند اما ما در باب بیع اباحه نمی خواهیم، ما در باب بیع ربط می خواهیم، عقد است. فعل این کار را نمی کند. ما باید یک چیزی بیاوریم که بیاید حدود را دقیقاً بگوید. شان فعل حدود را دقیقاً نمی گوید. شان فعل شما پول را می گذارید نان را بر می دارید، شان فعل این قدر است اما این که بیع اتفاق افتاد، عقد اتفاق افتاد، تملیک و تملک اتفاق افتاد این در فعل در نمی آید یا مثلاً اشاره بکند بگوید نان را ببر، این توش عقد هبه در نمی آید، عقد در نمی آید مثل سفره که جلوی مهمان گذاشت

پرسش: یعنی قدر متیقن می خواهد

آیت الله مددی: اصلاً ظاهرش این است، بیش از این در نمی آید. آن نکته فنی این است ما اگر بنایمان یک عقدی که دارای یک آثار خاصی است مثلاً خیار مجلس دارد، یک عقدی که دارای آثار خاصی است، یک ماهیت خاصی دارد آن را بخواهیم ایجاد بکنیم باید با یک مبرزی که این دقت ها توش باشد ابراز بکنیم، این خلاصه بحث. آن هم لفظ است. اگر کتابت هم هست کتابت جای لفظ نشسته، اساساً لفظ است چون آن محدود می گوید، می گوید بعثک هذا بهذا، شرطش این است، اسقاط شرط کردیم خیار غبن باشد یا نباشد. این کار را لفظ می کند. این بحث سر این است، روشن شد؟ این إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام را ما این جور معنا کردیم که حالا بعد توضیحش می آید.

.....
من یک نکته ای را چون این نکته را نگفتم، نمی دانم حالا بعد کتاب بیاورم، این دستگاه هایی که دارید مثلاً جامع الاحادیث خود صفحه را هم نشان می دهد؟ سرّ این که صدوق هم این عبارت را نیاورده ان شا الله بعد می خواهم توضیح بدهم که چرا صدوق این عبارت را نیاورده چون این نکته فنی دارد. چرا صدوق این ذیل را، این إنما يحلل الكلام را نیاورده در کتاب فقیه؟

پرسش: صدوق يحلل را نیاورده یا یحرم را؟

آیت الله مددی: یحرم را در مزارعه آورده است. إنما يحلل الكلام را در بیع نیاورده است

ایشان پس بنابراین این اشکالی که مرحوم آقای یزدی، مرحوم آقای خوئی فرمودند این بر این اساس است، این بر این برداشت است که این دو تا کبراست. بنده به ذهنم می آید که هر دو با هم یک معنا می دهد یعنی یک قاعده کلی است، کبروی است و همان قاعده ای است که من عرض کردم

بعد ایشان می گوید:

و نعم، يمكن استظهار اعتبار الكلام في إيجاب البيع

ایشان بعد می گوید می توانیم این طور بگوییم.

این بحثی را که مرحوم شیخ ممکن فرموده این را اگر توسعه می داد این روشن می شد. این طور بگوییم:

إنَّ حَصْرَ الْمُحْلَلِّ وَ الْمُحْرَمِّ فِي الْكَلَامِ

این جا را خوب دقت بکنید هر دو را با هم جمع کرد

لا يَتَأْتِي إِلَّا مَعَ انْحِصَارِ إِيْجَابِ الْبَيْعِ فِي الْكَلَامِ؛

حالا اگر ما کلمه بیع که محل کلام است برداریم آن وقت این به کلیه عقود می رسد. این به کلیه عقود سریان می کند، اختصاص به بیع ندارد. به کلیه عقود.

إِذْ لَوْ وَقَعَ بِغَيْرِ الْكَلَامِ لَمْ يَنْحَصِرِ الْمُحْلَلُّ وَ الْمُحْرَمُّ فِي الْكَلَامِ

.....
منحصر نمی شود.

آن وقت این جا ایشان گیرشان این است که این محلل و محرم وضعی است یا تکلیفی.

إِلَّا أَنْ يَقَالَ: إِنَّ وَجَهَ انْحِصَارِ إِيْجَابِ الْبَيْعِ

این که همزه این جا قطع یا وصل است اختلاف است، این جا همزه وصل است،

إِنَّ وَجَهَ انْحِصَارِ إِيْجَابِ الْبَيْعِ فِي الْكَلَامِ فِي مَوْرَدِ الرِّوَايَةِ هُوَ عَدَمُ إِمْكَانِ الْمَعَاطَةِ فِي خُصُوصِ الْمَوْرَدِ

چون مال مردم است چای پیش مردم است چون معاطات در آن ممکن نیست

إِذِ الْمَفْرُوضُ أَنَّ الْمُبِيعَ عِنْدَ مَالِكِهِ الْأَوَّلِ، فَتَأَمَّلْ.

خب خود ایشان فهمیدند این اشکال اخیر، این إلا ایشان خیلی ضعیف است. ممکن است دست مالک باشد معاطات هم ممکن باشد، این

مشکل نداریم. حتی ممکن است معاطات از یک طرف باشد، برود بگوید از فلانی بگیر

پرسش: این امکان نداشت که بگوید

آیت الله مددی: به هر حال این کلام اخیر ایشان که خودشان هم فرمود فتامل اشکال وارد نیست

و كيف كان، فلا تخلو الرواية عن إشعار أو ظهور.

این حرف بدی نیست اجمالاً

إشعار أو ظهور که محلل، آن توضیح بنده را هم چون ایشان فرمودند ما عبارت ایشان را بخوانیم بعد

كما يشعر به قوله عليه السلام في رواية أخرى

عرض کردیم مرحوم شیخ اول بحث فرمود روایت را با قطع نظر از صدر روایت، حالا اصلاً رفت به روایت دیگر، به روایت دیگر هم

مراجعه فرمودند.

واردة في هذا الحكم أيضاً، و هي رواية يحيى ابن الحجاج عن ابي عبدالله عليه السلام

عرض کردیم روایات یحیی ابن الحجاج به حسب سند درست است، این روایت یحیی ابن الحجاج همین روایتی است که شیخ توجه نفرمودند، همین روایت خالد ابن نجیح هم هست. اصلاً خالد ابن نجیح کسی که ازش نقل می کند یحیی ابن الحجاج است و توضیحش را عرض کردیم که این روایت یحیی ابن الحجاج، مرحوم ابن ابی عمیر از یحیی از خالد، این تعبیر نیامده إنما یحلل هم توش نیامده، این این طوری است: عن رجل قال لی اشتر لی هذا الثوب و عرض کردیم خب طبعاً این شبهه پیش می آید که روایت مرسل باشد چون این مضمون را یحیی از غیر از خالد نقل می کند، مستقیم عن ابی عبدالله نقل می کند. تقدم الکلام، روایتش را خواندیم و عرض کردیم چون نجاشی هم دارد روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن، قابل قبول است، مشکل ندارد، ظاهراً یحیی از امام صادق هم نقل می کند.

قال اشتر لی هذا الثوب و هذا الدابة و بعینها، عرض کردم این جا نسخ مختلف است، و یُعینها هم داریم اما بعینها به نظرم بهتر باشد، و یُعینها هم دارد یعنی آن ثوب را معین می کند، اگر یعینها باشد اُرْبِحُک بخوانید، به رفع بخوانید، اگر بعینها باشد عادتاً بعد از فعل امر به جزم خوانده می شود، کوفی ها که می گویند مال خود بعینها است، آقایان بصری ها هم می گویند در تقدیر است

و بعینها اربحک فیها کذا و کذا، قال علیه السلام: لا بأس بذلك، اشکال ندارد

اشترها و لا تواجهه البیع قبل أن تستوجبها

این ایجاب را با این که ازش می خواهد بعد بخرد مرادشان است، تستوجبها طلب ایجاب از آن کسی که جای را دارد، می خواهی از آن بگیری یا آن کسی که دابة را دارد پس باید بگویند از یک آقایی جای بگیری به این آقا بفروشی. به این که می خواهد بفروشد گفته لا تواجه، به آن یکی که می خواهد ازشان بگیرد قبل أن تستوجبها، طلب ایجاب، استیجاب یعنی طلب ایجاب. قبل از این که بگویی از آن بخری یعنی این طور معنا بکنید: نفروش قبل از این که از او بخرید

أو تشتريها

بهبش نفروش، این طوری لا بأس، بگویند بعینها اما بهش نفروش یعنی بعینها به نحو مقاوله اشکال ندارد اما به نحو بیع اشکال دارد.

فإن الظاهر أن المراد من مواجهة البيع ليس مجرد إعطاء العين للمشتري

كاملا حدیث واضح است، عرض کردم این روایت یحیی ابن الحجاج با روایت خالد ابن نجیح یکی است، فقط نکته اش این است که این توش إنما يحلل ندارد و به ذهن من بود حالا می خواستم یک تکه اش را امروز بیاورم، یک کتاب دیگر هم بود تنبلی کردم. یک بحث سر این روایت هست که این روایت نکته فنی دارد، نه فقط این روایت یحیی بلکه آن روایت دیگر، روز فردا ان شا الله، این نکته این جا فعلا طلبتان.

و يشعر به أيضا رواية العلاء الواردة في نسبة الربح الى اصل المال. قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

علاء عاداتا شاگرد محمد ابن مسلم است اما روایت به اباعبدالله هم دارد، مشکل ندارد. عرض کردیم ایشان ظاهرا یا حلوا فروش بودند، این حلوایی که نجفی ها درست می کنند، عراقی ها هم درست می کنند یکم پر رنگ تر است، آرد و شکر و روغن و این ها. این را در لغت عرب سويق می گویند، اگر در روایت سويق شنیدید و این همه تاکید روی سويق است مراد این است. البته خب انواع مختلف دارد، طبیعتا ممکن است آرد برنج باشد، ممکن است آرد جو باشد لذا سويق آرز یا آرز، آن هم چند جور خوانده شده.

پرسش: سويق دیگره شکر ندارد، شکر همراهش نیست

آیت الله مددی: همراه شکر است،

پرسش: فقط آرد گندم است

آیت الله مددی: نه، این شکری که هست آن وقت هم بود. اسماء داشت، الان یک اسمش را ما بکار می بریم چون شکر را عمده اش را در آن وقت از همین نیشکر بود، آب نیشکر را می گرفتند، می جوشاندند، آن وقت کفش را می گرفتند، خشک که می شد یک درجه شکر بود، آن وقت باز می جوشاندند، هر جوشی یک اسم داشت، این شکر قرمز جوش سوم است، الان شکر قرمز است که می فروشنند، نمی دانم جوش سوم است یا چهارم است، فانید جوش پنجم یا ششم است، غرض این هر جوشی که می خورد خالص تر می شد. آن جوش آخر که سفت می شد که الان ما به آن نبات می گوئیم آن ها بهش سُكَّر می گفتند، سُكَّر که نبات است آن جوش آخر

بود که سفت می شد لکن به طور طبیعی در کتب طبی و در اصطلاح عربی طبرزد هم بهش می گفتند، هم با طایفه دار هم با ت، هر دو جور می نوشتند، طبرز آن نبات است، اصطلاحا این را این قدر می جوشاندند که سفت می شد و به قول معروف ما با قندشکن باید بشکافند. تبر یعنی قندشکن، این طبرز عنوان وصف است و مرادشان آن حالتی است که شکر می رسد که دیگه با دست نمی شود یا با حالت عادی نمی شود، باید حتما با یک قندشکنی و تبری به قول قدیمی ها، با تبر بهش بزنند. این که شما فرمودید را دارند

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يريد أن يبيع بيعا فيقول: أبيعك بده دوازه

البتة عرض کردم ده دوازه اصطلاحاتی بوده که در شهر کوفه بوده چون ایرانی زیاد بودند لکن این را برای امام در مدینه نقل می کند، به حضرت عرض کردم، این مال نقل کوفه است. عرض کردم ده یازده را ما فعلا می گوئیم با ده درصد سود. ده یازده و ده دوازه، ده دوازه بیست درصد سود، ده یازده ده درصد سود

أو ده يازده

آن وقت این جا ابیعیک دارد، می فروشم به تو، ابیعیک، به تو می فروشم

فقال: لا بأس إنما هذه المروضة فإذا جمع البيع جعله جملة واحدة

دیگه نگویید به ده دوازه و ده یازده. این او دیگه بکار نرود، بنایشان شد ده دوازه بگوید بعثک ده دوازه. در مقام صحبت چون این نکته چرا حالا؟ چون عرض کردم یک نکته آن روایت بود، عرض کردم از پیغمبر اکرم در سال هشتم، تاریخش هم واضح است، حجة الوداع در سال فتح مکه، عبدالله پسر عمرو عاص نقل می کند که پیغمبر عتاب ابن اُسَید را در مکه گذاشتند. عرض کردم مکه چون درآمدی نداشت، عمده درآمدش یا از همین حجاج و به اصطلاح ما می گوئیم از جمع آوری زوار بود یا درآمدش از تجارت بود، مضاربه بود که دو مضاربه اش خیلی مهم بود، کاروان بزرگ قریش راه می افتد، یکیش در تابستان به طرف سوریه که هواش خنک بود، در زمستان هم به طرف یمن که هواش گرم تر بود. این دو تا کاروان مهم را به اصطلاح.

آن وقت طبیعتاً یک نحوه از خرید و فروش و تجارتهایی که الان هم متأسفانه در خود ایران هم هست، مثلاً الان یک باری در کشتی می آید، هنوز آن جاست می گوید این بار آمد به تو فروختم، نه گرفته و نه کاری کرده، باز آن یکی به یکی دیگر می فروشد با پنج درصد و باز آن یکی و چند نفر می فروشند. این نحوه فروش هست که یکی از این ها هم حُکیم ابن حزام است، این لا تبع ما لیس عندک را پیغمبر به ایشان فرمود.

این نحوه بیع ها بوده، یکی از نحوه های بیع این بوده من نقدی فروختم این قدر، نسیه این قدر، یا همین طور ابيعک بده دوازده یا ده یازده، با ده درصد یا پنج درصد سود، بیست درصد یا ده درصد. ده یازده یا ده دوازده.

آن وقت از پیغمبر اکرم نقل شده که به عتاب ابن اُسید یک مطلبی را فرمودند که در آن جا اعلام بکند در مکه، چون این نحوه کارها در تجارت متعارف بوده الانش هم هست

نهی علیه السلام، بعضی هایش دارد عن بیعین فی بیعین. تفسیر شده بیعین فی بیعین یعنی همین، نقدی این قدر نسیه این قدر، من این ملک را فروختم نقدی این قدر. پیغمبر می گوید این کار را نکنیم، بگوییم یا نقدی، امام می فرماید مراوضه اشکال ندارد، مقاوله اشکال ندارد، ده یازده او ده دوازده اشکال ندارد اما وقتی اتفاق کردید آن وقت آنی که معین کردید بفروشید. این ها این بحث را مطرح کردند نهی عن بیع ما لیس عندک، این را به عتاب ابن اسید فرمود، نهی عن بیع و شرط، نهی عن بیعین یا شرطین فی بیع و نهی عن ربح ما لم یُضْمَن. این یکی از مباحثی است که الان در اقتصاد ما الی ما شا الله وجود دارد، ربح ما لم یُضْمَن، تعبیر این است. و عن ربح ما لم یُضْمَن، مراد از ضمان در این جا قبض است یعنی تا هنوز نگرفتی که ضمانش به تو منتقل بشود این را فروش که الان خیلی متعارف است، عرض کردم، یک بار کشتی می آید هنوز آن بار در بندر هم شاید نرسیده باشد، به یکی با پنج درصد می فروشد و آن هم می خرد. باز آن به یکی با دو درصد می فروشد، دنبال هم می فروشند، هنوز قبض نکرده ربح هم می گیرند لذا این بحث در فقه هم هست، بعضی از آقایان دیدم رساله ای نوشتند توجه نکردند، این خیلی بحث های سنگینی است، این به این آسانی که با همین متعارف حوزه ما حل نمی شود. علی ای حال نکات فنی دارد

پرسش: لم یُضم یعنی سود را قبلاً تعیین بکند که با این قدر سود می خواهیم به تو بفروشم؟

آیت الله مددی: نگرفته سود ببرد.

پرسش: باری که نگرفته می فروشد؟

آیت الله مددی: آهان، نگرفته. فرض کنید گفتند کاروان تجارت شما رسید نزدیک های مکه است دو روز دیگر به مکه می رسد توش مثلاً عطر فلان این قدر است، می آید به یک آقایی می گوید این عطر را من خریدم به تو فروختم، هنوز خودش تحویل نگرفته.

پرسش: این همان بیع ما لم یقبض بود

آیت الله مددی: دیگر همان، لا یقبض یعنی لم یضمن

پرسش: حاج آقا اکثر معاملات الان این جوریند

آیت الله مددی: احسنت و لذا هم گیر کردند که چکارش بکنند.

عرض کردم این یک شرحی دارد به این آسانی نیست

پرسش: مشکل غرر است

آیت الله مددی: آهان، مشکل غرر است.

آن وقت عرض کردیم در روایات عامه این آمده، عرض کردم این روایت چهار تا کلمه توش است، دقت کردید؟ این در کتاب مستدرک هم آمده نوشته عده زیادی از علما این را صحیح می دانند، این هم درست است. چون یک بحثی بین اهل سنت در این هست چون در کتب اهل سنت منحصر از همین کتاب آمده. عرض کردیم عبدالله پسر عمرو عاص از سال هشتم هجری که در فتح مکه شرکت کرده بود پانزده سال شانزده سال، پانزده سال و نیم عمرش بود، ایشان نوشتن بلد بود و عرض کردیم متعارف در آن وقت خط در مکه هم همین خط کوفی بود، تازه خط کوفی به مدینه آمده بود، خط متعارف در مکه و مدینه مُسند بود که یک خط یمنی بود. خط کوفی را هم خط کوفی نمی گفتند، یا سریانی می گفتند که اصل خط است که از سوریه باشد یا حیری می گفتند چون کسی که

از حیره آمده بود این خط را در مکه آورد. بعد ها چون حیره خراب شد به جایش نزدیکش چون الان می دانید اصل کوفه حدود ده کیلومتر با نجف فاصله دارد، حیره هم تقریباً حدود هفده هجده، البته نزدیک شده بزرگ شده، حیره الانش هم بزرگ شده، الان هست حیره خب. حیره یواش یواش متروک شد کوفه رشد کرد، معروف به خط کوفی شد و إلا این خط حیری بود در زمان پیغمبر به عنوان خط حیری که اصلاً خط سریانی بود و این خط سریانی خط مقدس بود، کتب دعا و تورات و انجیل و کتب مقدس و متون مقدس را با این می نوشتند، خط مُسند خط عمومی بود، خط عامی بود. الان هم هست اگر آقایان می خواهند حروف خط مسند هم هست، در یک روایت من دیدم، من بیش از یک روایت ندیدم، در یک روایت دارد وَجِدَ بِالْمُسْنَدِ، در روایت ما دارد، مسند مراد این خط مسند است.

علی ای حال کیف ما کان جناب عبدالله می گوید یا رسول الله می خواهم از طرف شما حدیث بنویسم، قریش به من می گویند ننویس چون پیغمبر بشر است، بالاخره بعضی وقت ها عصبانی می شود و فلان می شود، حالات مختلف دارد. حضرت می فرماید اُکتب فوالذی نفسی بیده لا یخرج من هاهنا، اشاره به دهان مبارک فرمودند إلا الحق لذا عبدالله ابن عمرو شروع به نوشتن کرد، تا آخر هم نوشت، دو سال نوشت، بعد هم پیغمبر فوت کردند. این مهم ترین نوشتار صحابه از پیغمبر است در بین اهل سنت. عرض کردیم نوه پسر ایشان این کتاب را نشر داد، پسر عبدالله اسمش محمد است، پسر او اسمش شعیب است، پسر او اسمش عمرو است. عمرو ابن شعیب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمرو عاص، این هم نسب شجره معلونه. علی ای حال تصادفاً آن عمرو عاص که خیلی خباثتش اظهر است، این نوه هم که این کتاب را پخش کرد این هم خیلی خبیث است، این هم واقعا عجیب است، فوق العاده خبیث است، این عمرو ابن شعیب و شاید هم به خاطر این خباثت مطلق است بخاری از حدیث نقل می کند، بخاری از حدیث می کند. خیلی خبیث است، اگر شنیده باشید در تاریخ وقتی با آن مقدمات عمرو ابن عبدالعزیز گفت دیگه سب علی ابن ابی طالب را از خطبه های نماز جمعه بردارید یک کسی بلند شد مخالفت کرد همین عمرو است، همین عمرو ابن شعیب است، این بلند شد گفت السنة السنة یا امیرالمومنین، سنت بر این جاری شده، خب راست هم بود سال صد مثلاً، از سال چهل قمری شصت سال سنت، السنة السنة یا

امیرالمومنین، این است، همین عمرو ابن شعیب است، همین که راوی این نسخه است همین نوه عمرو اول، مثل همان جد اعلایش در خبثات و عجیب است که بخاری از این جور افراد حدیث نقل می کند.

علی ای حال یکی از عجائب این است، یکی از آقایان معاصر ما هم چاپ کرده، اهل سنت دارند که یک کسی از اهل سنت گفت که من می خواستم روایات عمرو را جمع بکنم، همین عمرو. بعد در خواب پیغمبر را دیدم به من گفتند تو داری چکار می کنی؟ بعد من را یک جایی بردند دیدم یک نفری خوک است، گفت روایات این خوک را داری جمع می کنی؟ خیلی عجیب است خود اهل سنت نقل کردند که این پیغمبر را در خواب دید، به نظرم این خوک بودن شان خوبش است.

غرض این است که این عمرو ابن شعیب متوفای زمان امام صادق است، متوفای ۱۲۶ است، این در اول قرن دوم این کتاب جد پدرش را نقل کرد که اسمش هم الان اهل سنت گذاشتند الصحيفة الصادقة، عرض کردم اهل بیت که آن کتاب را از امیرالمومنین اسمش را گذاشتند الصحيفة الجامعة، یا کلمه صحیفه را برداشتند الجامعة، الجامعة در مقابل الصحيفة الصادقة آن. این الصحيفة الجامعة که تمام ما يحتاج الیه الامة الی يوم القيامة در آن موجود است و عرض کردم شنیدم البته، زیاد هم شنیدم، چند سالی است فعلا اهل سنت جمع و جورش کردند و چاپش کردند. به بعضی از دوستان که در عالم نشرند توصیه کردم ولی هنوز که برای ما پیدا نکردند و توضیح دادیم که امثال بخاری و مسلم اصلا قبول ندارند. بخاری از عمرو نقل می کند اما از صحیفه اش نقل نمی کند.

عرض کردیم آقایان اگر بخواهند کتب اهل سنت نگاه بکنند هر روایتی که این جوری است عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده قال، قال یعنی قال رسول الله، یعنی عمرو از پدرش شعیب عن جده یعنی از عبدالله. عبدالله که صحابی است. قال یعنی قال رسول الله. هر روایتی که در کتب الان در مسند احمد هست، صحیح نسائی هست و خیلی چون عرض کردم به استثنای بخاری و مسلم عده زیادی از علما همان طور که مستدرک نوشته جملة من الائمة این را صحیح می دانند لکن عرض کردیم بخاری و مسلم صحیح نمی دانند مثل ابن حزم می گوید إنها صحیفة سوء، تعبیر می کند که این صحیفه صادق صحیفة السوء و اشیای منکر دارد. فقط ابن حزم این

یک تکه را قبول می کند، این چهار تا، این یک تکه را قبول می کند. بقیه را حالا. یکی از بحث های معروف اهل سنت همین است، اصلاً در بحث های حدیث شناسی بحث دارند بحث های مفصلی. این بحث ها مصبش این است عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده قال، یعنی قال رسول الله. هر چه روایت به این سند دیدید بعد از عمرو ابن شعیب اسمای زیادی اند، یک اسم نیستند و عرض کردیم همین روایت در کتب ما هم آمده از امام صادق لکن به عنوان سلیمان ابن صالح که نمی شناسیم. همین چهار تا هم آمده، عن بیع ما لیس عندک، خیلی عجیب است و عرض شد که در کتاب عمار ساباطی هم آمده، عمار ساباطی هم نقل می کند، آن بیع ما لیس عندک را برداشته سه تایش کرده. این یک نکته ای گفتم که ان شا الله فردا کلام صدوق را می خواهم توضیح بدهم عرض بکنم. در کتاب عمار ساباطی سه تا شده. در کلمات اهل سنت چهار تاست، در این روایتی هم که ما داریم غیر از عمار چهار تاست، بلکه کلمه بیع ما لیس عندک در بعضی از متونش آمده، بعضی هایش هم بیع ما لا یملک، این هم دارند، آن ها دو تا متن دارند، بیع ما لیس عندک و بیع ما لا یملک پس روشن شد. یکی هم بیعین یا شرطین فی بیع، به نظرم هر دو باشد، شرطین او بیعین، حالا این دستگاه ها هست. آن وقت این بیعین فی بیع را این جور معنا کردند، این تمام مقدمات را گفتم، اگر گفت نقداً این قدر نسیئه این قدر. در روایات ما آمده اگر این را به نحو مقاوله بگویید اشکال ندارد ولی به نحو بیع اشکال دارد.

پرسش: شرطین فی بیع

آیت الله مددی: آهان، شرطین فی بیع، اما بیعین فی بیع هم به نظرم باشد. به نظرم بیعین فی بیع.

پس این حدیث مثل آن حدیث که آن می گوید اگر گفت به تو بفروشم ندارم، آن جا هم امام می گوید به نحو مقاوله اشکال ندارد، به نحو بیع اشکال دارد. این دو تا حدیث شرح آن دو قسمتی است که از پیغمبر نقل شده. مطلب روشن شد؟ به نظرم در کتاب دعائم هم بیعین فی بیع باشد.

پرسش: در واقع این روایات موید قبل است؟

آیت الله مددی: آهان روشن شد

پس دو تا قسمت آن روایت توضیح داده شد، یکی بیع ما لیس عندک و یکی بیعین فی بیع، در هر دو امام می فرماید به نحو مقاوله اشکال ندارد، به نحو بیع اشکال دارد. اگر گفتی فروختم به تو نقدا این قدر نسیئه این قدر، این نمی شود. با هم مقاوله بکنید بحث بکنیم بعد بگوییم خیلی خب پس من نسیئه می خرم، نسیئه فروختم نسیئه این قدر، یک طرفیش بکن، دو تا را بیاوری این بیع درست نمی شود. ده یازده او ده دوازده نمی شود. امام می فرماید به نحو مراوضه، مراوضه باید به نحو رضا باشد، از رضای طرفین.

پرسش: تراضی

آیت الله مددی: مراوضه را اصطلاحاً عرض کردم در لغت عرب اگر یک حالتی بین طرفین را نگاه بکنند باب تفاعل می آورند مثل تضارب، تضارب وقتی است که نگاه می کنید شما یک مشت به طرف زدید فلانی هم یک مشت به شما، این حالت که همدیگر را می زنید تضارب می گویند. اما اگر شما یک مشت زدید بعد آن یکی به شما زد می گویند مضاربه، در لغت عرب این هیئت را این نکته را فرق می گذارند. معاونه غیر از تعاون است، اعانه غیر از تعاون است، اگر یکی به یکی کمک رساند اعانه می گویند، این به آن کمک کرد بعد آن به این کمک کرد معاونه می گویند اما اگر در حال واحد به هم کمک می کنند می گویند تعاون. این در زبان عرب هیئات دارای معناست

پرسش: مبهم ۳۳

آیت الله مددی: حالا ببینید آن بحث دیگری است که عده ای از همین معاصران ما اصرار دارند که حتماً باب باید حتماً یک معنا، ممکن است معنایش عوض بشود. در کتب صرف حالا اشهرش هم کتاب شرح شافیه مرحوم نجم الائمه رضی است، نجم الائمه هم سه چهار معنا گرفته، خود ابن حجب سه چهار معنا گرفته، یک بحثی است که این معانی را به یکی برگردانیم، این ها دارند مثل مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین و دیگران در لا ضرر به یک مناسبت متعرض شدند لکن ظاهر صرفی این است که دارای معانی متعدد است و این لازم نیست که باب مفاعله را به یک معنا که عاقبت، معنای واحدی نباشد

پرسش: مثل مقایس اللغة

آیت الله مددی: مثل مقایس

پرسش: این مراوضه را به معنای مقاوله بگیریم چطور است؟

آیت الله مددی: مراد همین است، رضا پیدا بکنید.

پس این جا در حقیقت امام دو تا نکته ای که در آن روایت از پیغمبر نقل شده، عرض کردیم این مطلب در زمان امام صادق این کتاب را در اوائل قرن دوم، البته ما الان دقیقا نمی توانیم بگوییم، در اوائل قرن دوم یک کتابی هم در کوفه نسبت دادند به نوه امیرالمومنین همین کتاب مسند زید، شخصی به نام عمرو ابن خالد گفت من این را از زید شنیدم زید از پدرش حضرت سجاد، ایشان از پدرش حضرت سیدالشهدا و ایشان از پدرشان امیرالمومنین سلام الله علیه. این مسند زید هم مثل همان کتاب است، فقط آن نوه پسر عبدالله عمرو است این نوه پسر امیرالمومنین. این مسند زید هم همان است.

عرض کردیم ما یک شرحی دادیم که از اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم این چون بحث نشده نوه های صحابه یا نوادگان صحابه از اجدادشان کتاب ها یا نوشتارهایی را نقل کردند. از بین اهل سنت از همه اش مشهورتر همین صحیفه صادقه است، بین ما شیعیان خیلی معروف نیست، بین زیدی ها همین مسند زید است. البته مسند زید آن طور نیست که پیش ما نقل بشود، بین اهل سنت هم نقل شد، اهل سنت هم در بعضی از کتبشان بهش تمسک کردند، خیلی کم لکن در رجالشان بالاتفاق گفتند دروغ است، بدون استثنا یعنی از جاهایی است که هیچ استثنا ندارد، یکی از صحاح ست یک تیکه ای از این روایت مسند زید را نقل کرده و اشکال کردند که تو خیلی عجیبی، این مسلم باطل است اما در فقهشان آمده، یک تکه ای آمده و همه شان عمرو ابن خالد را کذاب می دانند، چون عمرو ابن خالد واسطی که ایشان می گوید پیش زید در مدینه رفتیم و کتاب را از ایشان نوشتم آن را بالاتفاق، ندیدم احدی از آن ها او را توثیق بکنند، بالاتفاق کذاب می دانند نه این که مع اختلاف، بالاتفاق. از کتاب هایی هم که بین ما در همین زمان ها نسبت دادند کتاب سکونی است آن هم از امام صادق است، عن ابیه عن آبائه عن علی قال رسول الله. سکونی را هم بالاتفاق کذاب می دانند اهل سنت، ندیدم کسی از اهل سنت سکونی را توثیق بکند، می گویند قاضی موصل هم بوده و بالاتفاق کذاب می دانند. البته سکونی که

پیش ما هم اهل کلام است و مشهور اصحاب قبول کردند، عمرو ابن خالد هم مشهور بین رجالیین ما قبول کردند، اشتباه نشود. توثیقش هم منحصر است به ابن فضال در کشی آمده که ابن فضال گفت ثقة، اما اهل سنت، این را مخصوصا می خواهم بگویم که بدانید گاهی اگر ما با سنی ها اختلاف پیدا می کنیم منشاش را بدانیم. این روایت را البته سند کلینی تا همین عمرو ابن خالد یا شیخ، بیشتر کسی که نقل کرده. عرض کردم کتاب مسند زید حدود هزار حدیث است، نهصد و خرده ای، از این هزار حدیث حدود ۲۵ تا، ۳۰ تا در کتب ما آمده است، بقیه اش هم نیامده

پرسش: با همان سند؟

آیت الله مددی: با همان سند، با سند واحد.

و عرض کردیم بنای اصحاب این است که این سند را قبول نمی کنند. آقای خوئی از متاخرین کسی هستند که کل سند را قبول دارند چون اشکال فقط پیش ما سر عمرو ابن خالد نیست، کسان دیگر هم توش اشکال دارند. این روشن شد؟ من می خواهم اطلاع داشته باشید، آقای خوئی سند را معتبر می دانند، کل این سند را از اول تا آخرش معتبر می دانند اما مشهور اصحاب ما نه، مثلا حسین ابن علوان دارد او را ثقة نمی دانند، لکن آقای خوئی ایشان را توثیق کردند. حالا بحث تطبیقش را نمی خواهیم صحبت بکنیم. عمرو ابن خالد را هم عرض کردم سنی ها تا آن جایی که من دیدم یک نفر ندیدم او را توثیق بکند به استثنای ابن فضال خودمان علی ابن حسن، ایشان گفته ثقة و اصحاب ما هم همین را گرفتند یعنی اصحاب ما وثاقت عمرو ابن خالد را گرفتند لکن بالاتفاق عند اهل سنت کذاب، اصلا می گویند جعل کرده این نسخه را ایشان جعل کرده، این کتاب مجعول ایشان است.

فقال: لا بأس إنما هذه المروضة فاذا جمع البيع جعله جملة واحدة

روشن شد؟ یا مثلا بگوید نقدا این قدر، نسیئة این قدر، بعد که صحبت کردند تصمیم گرفتند بگوید نسیئة فروختم این قدر، تمامش را بکند، دو تا نیاورد، بیعین فی بیع نشود، شرطین فی بیع نشود یعنی مراد امام این است که اگر بیع شد یکی، در مرواضه اشکال ندارد.

.....
در بیع ما لیس عندک هم همین طور، اگر مراوضه شد اشکال ندارد، مقاوله شد، اگر فروخت به تو به این قدر می فروشم این اشکال

ندارد. اما اگر رفت و جنس را از آن طرف خرید و آمد گفت فروختم این جا بگوید فروختم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین